

شجریان، خُنیاهر حقیقت و زیبایی

جُستاری در ابعاد شخصیت، اندیشه و هنر محمد رضا شجریان

وب سایت «مشق نو»، (mashghenow.com)، ۲۶ مهر ماه ۱۳۹۹

www.drmahmoudi.com

محمد رضا شجریان (۱۳۹۹-۱۳۱۹) در جسم، رخ در نقاب خاک کشید و در روان، به ملکوت اعلی پیوست. او چگونه زیست و چه کرد که نام و آثارش پهنه ایران زمین را درنوردید و به زیست بوم جهان ما راه گشود؟ درباره موسیقی شناسی و هنر آواز او باید موسیقی دانان و ناقدان هنری نظر بدهند. اما ابعادی از شخصیت و راه و رسم زیست فرهنگی و اجتماعی او درخور بسی تأمل است. در این نوشته به شماری از آن ها می پردازم:

۱. شجریان با درآمیختن شعر و موسیقی به گونه ای متوازن همراه با نوآوری، جانمایه های خرد و اندیشه ایرانی را به میان مردم آورد؛ از انسانیت و اخلاق گرفته تا عرفان و دین. از صدای او پیام های آزادی، عدالت، عشق، دوستی، صلح و مدارا می تراود. او با آثار حافظ، سعدی، مولانا، عراقی، عطار و خیام، ایرانیان را با اندیشه های بلند حکیمان و فرزندگان ایران زمین آشنا کرد. بدینسان، صدای او صدای اخلاق، وارستگی، ژرف نگری و دانایی است. او با هر آوازی، فارسی زبانان را با جهان معرفت و زیست انسانی و مسئولانه این بزرگان مواجه می کرد. به باور من اکثر شعرهای برگزیده شجریان برای آواز، گرچه از نظر تاریخی، دارای زمینه های زمانی و مکانی است، اما واجد کلیت و پیام های جهانشمول است؛ چنان که بسیاری از آثار مولانا، سعدی، حافظ و خیام دارای آموزه های فرا زمانی و فرامکانی است.

۲. شجریان از رهگذر آوردن اندیشه های اخلاقی و دینی شاعران برجسته ایرانی به میان فارسی زبانان، سهم به سزایی در تدام فکری، تاریخی و هویتی ایرانیان داشته است. او در نیم سده اخیر کوشید از گسست تاریخی ایرانیان از میراث گرانسنگ فرهنگ، ادب و هنر پارسی جلوگیری کند. او با هنر خود نگذاشت خرد و اندیشه ایرانی که در آثار حکیمان سخن سرای این مرز و بوم تجلی یافته بود به فراموشی سپرده شود. او می دید که شعر فاخر پارسی در آثار فردوسی، رودکی، ناصر خسرو، مولانا، حافظ، سعدی و خیام به حاشیه رانده می شود و جای آنرا نوشته های تُنک مایه و سفارشی درآمیخته با ایدئولوژی می گیرد. او کوشید در حد توان خود از این سیل بنیان کن جلوگیری کند تا نسل های ایرانی دچار گسست و بی هویتی نشوند و میراث فرهنگی و تمدنی ایران زمین در میان آنان تداوم یابد.

۳. صدای شجریان تبلور و پژواک صدای مردم است. این امر بدون شناخت بی‌واسطه شادی‌ها، غم‌ها، دردها، خواسته‌ها، شکایت‌ها و آرزوهای ایرانیان امکان‌پذیر نیست. او با برخورداری از چنین سرمایه آگاهی‌بخشی، ذهن و ضمیر ایرانیان را تسخیر کرد. صدای او، هم برای خواص و نخبگان درس‌آموز و الهام‌بخش است و هم برای مردم کوچه و بازار. ایرانیان از پس حدود یک سده از سرودن شعر «مرغ سحر»، اثر جاودانه محمد تقی بهار (ملک‌الشعرا)، هم‌چنان در بیت بیت این شعر، سرشت و سرنوشت خویش را می‌بینند و تجربه می‌کنند. او در هر زمان، به‌ویژه در مقاطع و پیچ‌های پرخطر تاریخی ایران، پیام خود را که بازتاب پیام مردم است، در هنرش فریاد می‌کرد؛ از «مرغ سحر» گرفته تا «زمستان»، «قاصدک»، «همراه شو، عزیز»، «ایران، ای سرای امید»، «فریاد»، «تفنگ را زمین‌بگذار» (زبان آتش) و....

۴. شجریان نمونه‌ای مثال‌زدنی از خردمندی، اخلاق، دانایی و دور اندیشی بود. او افزون بر این‌ها، انسانی آزاده، شجاع، فروتن و دوست‌داشتنی بود. این همه، برای او مهارت کنشگری مدبرانه و سلوک نجیبانه را فراهم آورده بود. تیزهوشی و سنجشگری شجریان به او کمک می‌کرد که در هر وضعیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی سرزمینش، نقش خود را به عنوان هنرمندی مردمی چگونه ایفا کند. او می‌دانست که در هر موقعیت اجتماعی چه شعری را برای اجرای هنری خود برگزیند تا پژواک پیام مردمی باشد که از صمیم قلب دوستشان می‌داشت و خود را «خاک پای» آنان می‌دانست. او در پناه این آگاهی و تدبیر بود که در پیچ و خم حوادث دوران، نلغزید، جهت را گم نکرد، از مردم فاصله نگرفت و در پیمودن راه دشوار آزادی‌خواهی، عدالت‌طلبی و دموکراسی، هیچگاه تردید به خود راه نداد.

۵. استقلال نهاد هنر و فرهنگ از دولت، در تمام دوران زیست هنری شجریان، از باورهای سنجیده او بود. او شخصی قانون‌گرا بود، اما به هیچ حکومتی وابسته نشد. او می‌اندیشید که باید به استقلال گام بردارد و نقش خود را ایفا کند. او می‌اندیشید که باید به راه فردوسی، ناصر خسرو، حافظ، مولوی و عطار برود، نه به کژراهه افرادی همانند انوری، عسجدی، عنصری، فرخی سیستانی، قانانی و دیگر شاعران درباری. وابستگی هنرمند به قدرت سیاسی، او را به منویات، اقتضائات، «فرموده‌ها» و «باید»های حکومتی ملتزم می‌کند، هنر او در خدمت قدرت حاکم به کار گرفته و مصرف می‌شود، هنر او تبلور صدای مردم نیست، بلکه ابزاری در توجیه و تقدیس قدرت حاکم است. وابستگی هنرمند به قدرت، هم هنر و هنرمند را تباه می‌کند و هم قدرت را به زیر سؤال می‌برد. هنر که «برتر از گوهر آمد پدید»، چگونه می‌تواند به قدرت ملتزم شود؟ هنر از جان و وجدان هنرمند می‌جوشد، هنر ترجمان صادقانه حقیقت است، پس چگونه می‌تواند به غرض آلوده شود. به سخن مولانا، هنرمند ملتزم به قدرت، با چشمان خودش جهان را نمی‌بیند، بلکه از پشت عینک قدرت به جهان می‌نگرد:

چون غرض آمد، هنر پوشیده شد
صد حجاب از دل به سوی دیده شد.
و: پیش چشم داشتی شیشه کبود
زین سبب عالم کبودت می نمود.

۶. شجریان با کارنامه فکر و هنری خود نشان داد که در اخلاق، پیرو مکتب «وظیفه گرایی» است. این مکتب مبتنی بر حسن و قبح ذاتی مفهوم های اخلاقی است. انسان وظیفه گرا، فارغ از این که انجام یک عمل نیک چه پیامدهایی دارد، به آن دست می زند، زیرا آن عمل فی نفسه خوب است و باید انجام شود. شجریان به ویژه در هنگامه های خاص و حساس تاریخ ایران، به عنوان هنرمندی مردمی و مسئول، در شعری که برمی گزید و در آوازی که سر می داد، موضع فکری و متأملانه خود را با دلیری اعلام می کرد. او از کسانی نبود که در زمان انجام وظایف اخلاقی، درنگ و تردید به خود راه دهد که اگر این شعر را برگزیدم و اگر این آواز را سر دادم، بعد از آن چه می شود و چه تنگناها، خطرات و گزندهایی در راه است. او به ویژه در این هنگامه ها بر اساس وظیفه عمل می کرد؛ بعد از آن، هر چه می خواهد بشود، بشود. از این رو، وقتی دید که تلویزیون از برخی آثار او استفاده های ابزاری و سیاسی می کند، به رئیس آن نامه نوشت که به جز «رینا...»، که وقف مردم ایران است، از پخش آثار او خودداری کند. او هنگامی که مشاهده کرد فردی - که اشتباهی آمده بود - با دریدن پرده های خرد و آزر، میلیون ها ایرانی را هتاکانه و بی ادبانه «یک مشت خس و خاشاک» خوانده است، از عمق جان برآشفته و رک و صریح گفت که: «من صدای این خس و خاشاکام». او وظیفه گرایی بود که در برابر فضای میلیتاریزه خیابان ها و میدان های شهر، سروده فریدون مشیری را فریاد کرد که: «تفنگت را زمین بگذار». او «زبان آتش» را نفی کرد و به جای آن از «زبان دل» سخن گفت. او هرینه تمام حق طلبی های خود را پرداخت تا به وظیفه اخلاقی خود عمل کرده باشد. چه باک، اگر حدود ده سال از اجرای کنسرت های او در ایران جلوگیری کردند.

۷. شجریان در پی حقیقت بود. او به دنبال قدرت و مکنت نبود، اما کنشگری هنری و فرهنگی او، به تولید قدرت معطوف به دانش، دانایی و اخلاق انجامید. چنین قدرتی، سیاسی نیست بلکه از جنس حقیقت است، اما تأثیرهای شگرف سیاسی دارد. کار هنری و فرهنگی او در ابتدا قدرت خرد آفرید، اما آواز و آوازه هنر او، ایران و ایران زمین را فراگرفت و سپس به افصا نقاط جهان دامنگستر شد. برونداد این فرایند حقیقت محور، تبدیل «مناسبات قدرت خرد» به «مناسبات قدرت کلان» شد؛ قدرتی که از درهم آمیختن حشمت یک هنرمند با قدرت مردم پدید آمد. این قدرت نرم و لطیف اما شعله ور و گرمابخش، انوار درخشان و متراکمی دارد که با پرتو افکنی به جنبه های گوناگون زیست بشری، تشخیص درست از نادرست، آزادی از اختناق،

عدالت از بیدادگری، عشق از نفرت، خردمندی از حماقت، شرافت از رذالت، نابدباری از بردباری، و صلح از جنگ را میسر می‌سازد. قدرتی که میزان و معیار است، زیرا از گوهر حقیقت برخوردار است. قدرتی که اکسیر حقیقت بر روی مسِ سرخ او می‌افتد و آنرا به زر مبدل می‌کند. حاشا که قدرت‌های ظاهری، توان مصاف با چنین قدرتی را داشته باشند. قدرت حقیقت‌بنیان، قدرتی که در آن گوهر حقیقت می‌درخشد، پیروز میدان نبرد با قدرت‌های ظاهری و لرزان است.

۸. شجریان دوستانی دارد، مخالفانی و دشمنانی. این سه‌گانه، خیلی طبیعی است. او هنرمندی وابسته به مکتب «هنر برای هنر» نیست. او هنرمند ایدئولوژیک هم نیست. هنرمند حکومتی هم نیست. شعاع وجودی او، جاذبه‌هایی دارد و دافعه‌هایی. دوستان او، ده‌ها میلیون مردم ایران، مردمان ایران زمین و شهروندان جهان‌اند. مخالفان او جمعی از سنت‌گرایان مذهبی، شماری از براندازان سیاسی و جماعتی از ناقدان موسیقی سنتی‌اند. کسانی هم هستند که بر شخص او، هنر و شوکتش رشک می‌برند. اما دشمنان او گرچه در مقایسه با مخالفان، بسیار اندک شماراند، اما در پرده‌داری و گستاخی نسبت به این هنرمند نجیب و بزرگ قرن ما، هیچ حد و مرز انسانی، اخلاقی و دینی نمی‌شناسند. آنان در نوشته‌های خود، اصناف تهمت‌ها، دروغ‌ها، توهین‌ها و شاعت‌ها را به شجریان نسبت داده‌اند تا به تکلیف سیاسی و شرعی خود بر پایه بی‌پایه «مُباهته»^(۱) عمل کرده باشند. آنان پس از گذشت ده‌سال، هنوز اسناد و مدارک افتراهای (مجرمانه) خود را به دادگاه تحویل نداده‌اند، زیرا دست‌های آلوده‌اشان خالی است. این قلم شرم دارد که این لجن‌پراکنی‌ها را به زبان آورد. دشمنان با شجریان خصم‌اند زیرا او فرزند ایران، پرورده قرآن و درس‌آموخته اخلاق و حرّیت است. او انسانیت و ایمان را در مثنوی معنوی مولانا یافته است که تفسیر منظوم قرآن است. او عمری هم‌نشین حافظ بوده است که گفت: «هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم». و سرود:

عشقت رسد به فریاد، ار خود به‌سان حافظ

قرآن ز برِ بخوانی در چارده روایت.

همان که صف قرآنیان را از صف دیوان جدا کرده بود:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند.

شجریان با دوستان با مروت، عشق و سرخوشی می‌آمیخت، با مخالفان با کرامت و مدارا رفتار می‌کرد، اما در برابر دشمنان-که در واقع با درونمایه هنرآگاهی‌محور و آزادی‌بخش او در ستیز بودند-، سرفروود نمی‌آورد و تا آخر با قامتی افراشته سینه به سینه آنان می‌ایستاد. شگفتا که شجریان با «رینا...» سربرآورد و با «رینا...» در

کنار فردوسی بزرگ، رخ در نقاب خاک کشید. آری، همواره صف بزرگان پاک‌سرشت، خردمند، حقیقت‌طلب و دلیر از صفِ حقیران بی‌خرد، حقیقت‌گریز و جَبون، جدا بوده است و خواهد بود. مولانا به ما آموخته است:

دَره دَره کاندَرین ارض و سماست

جنس خود را هریکی چون کهرباست

نوریان مر نوریان را طالب‌اند

ناریان مر ناریان را جاذب‌اند.

فرجام کلام؛ محمد رضا شجریان پیام‌آور اندیشه و اخلاق در صور هنر موسیقی و آواز همراه با نوآوری بود؛ در تداوم فکری و فرهنگی میراث ایران و اسلام کوشید؛ صدای مردم ایران بر بلندای هنر و فرهنگ بود؛ در زیست انسانی، اجتماعی و سیاسی، بر پایهٔ اخلاق وظیفه‌گرا رفتار می‌کرد؛ استقلال نهاد هنر و فرهنگ از دولت را در زندگی فکری و هنری خود برگزیده بود و هیچگاه از آن عدول نکرد؛ دانا، دوراندیش، نجیب، فروتن، شجاع و دوست‌داشتنی بود؛ قدرتی که با هنر خود آفرید، حقیقت‌محور بود و با اقبال مردمان، به قدرت کلان تبدیل شد؛ با دوستان به مروت، با مخالفان به مدارا و با دشمنان با ایستادگی و مقاومت رفتار می‌کرد.

این ویژگی‌های شخصیتی، فرهنگی و اجتماعی، منظومه‌ای است به منسجم که درخور جُستارها و تأمل‌های بسیار است. نسل امروز ایران می‌تواند و می‌باید از «الگو»ی شجریان سرمشق بگیرد و راه و رسم او را به نیکی بیاموزد و تداوم بخشد. همایون شجریان، فرزند برومند شجریان و از هنرمندان برجستهٔ آواز ایران، از پیشگامان پیمودن این راه و رسم است. امیدوارم او منظومهٔ منسجم ویژگی‌های شخصیتی، فرهنگی و اجتماعی پدر را با استقلال، پشتکار و مقاومت، تداوم و اعتلا بخشد. می‌توان از قواعد زَرین شهریار فرهنگ، هنر و آواز ایران‌زمین پیروی کرد، به شرط آنکه او را تبدیل به «اسطوره» نکنیم.

پی‌نوشت

(۱) محمد سروش محلاتی، «تهمت در خدمت دیانت»، وب سایت:

Soroosh-mahallati.com

کتابنامه

حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۸)، *دیوان حافظ*، به کوشش هاشم جاوید و بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، نشر فرزانه روز.

دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل (۱۳۸۴)، *میشل فوکو، فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ چهارم، تهران، نشر نی.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، *شاهنامه*، زیر نظر سعید حمیدیان، چاپ دوم، تهران، نشر داد.

گنسلر، هری جی. (۱۳۹۵)، *درآمدی جدید به فلسفه اخلاق*، ترجمه حمیده بحرینی، ویراست دوم مولف، چاپ پنجم، تهران، نشر آسمان خیال.

محمودی، سید علی (۱۳۹۵)، *فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق*، چاپ سوم، تهران، نشر نگاه معاصر.

محمودی، سید علی (۱۳۹۹)، «ظرفیت ها و تنگناهای اخلاق هنجاری در سیاست ورزی به مثابه تمهیدی در جهت سازگاری

اخلاق و سیاست»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۵۰، شماره ۱، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، بهار.

مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۹)، *مثنوی*، مقدمه، تصحیح، تعلیقات و فهرست‌ها از محمد استعلامی، چاپ

ششم تهران، سخن.